

نکاتی پیرامون مفهوم عدالت



یکی از پرسش‌هایی که در گفتمان عدالت همواره مطرح بوده است این پرسش کهن است که «آیا احساس عدالت خواهی احساسی موهوب است یا مکسوب؟» به عبارتی دیگر آیا عدالت طلبی ما ذاتی و مادرزادی است یا

رفتاری اکتسابی و آموختنی؟

در واقع آنچه ما به عنوان «حق» یا «ناحق» درک می‌کنیم و سعی داریم آنها را از هم متمایز کنیم، در درجه اول به ارزش‌های اجتماعی بستگی دارد. بنابراین امری اکتسابی است که ما در اجتماع فرامی‌گیریم. این سخنی تازه نیست و سقراط نیز عدالت را در کنار دانایی، شجاعت و خویشتنداری، فضیلتی می‌داند که چون هر هنری می‌توان آن را از طریق عادت و تمرین آموخت.

پژوهشگرانی که رفتارهای حیوانات را زیر نظر دارند، به این نتیجه رسیده‌اند که حتی برخی از انواع میمون‌ها نیز بنا به آنچه عادت جمعی آنها تلقی می‌شود، در برابر «بی‌عدالتی» عکس‌العمل نشان می‌دهند مثلاً در باغ وحشی اگر به میمونی که همیشه عادت داشته به اندازه دیگر میمون‌ها جیره غذایی دریافت کند، غذای کمتری داده شود، پیش می‌آید که به‌عنوان اعتراض از خوردن غذا خودداری کند؛ نوعی مقاومت منفی. این رفتار را بنا به عادت و در مقایسه با آنچه دیگر هم‌نوعانش دارند و او ندارد انجام می‌دهد.

در مورد انسان‌ها و در جهان پیشرفته و دوران مدرن، عدالت طلبی ابعادی پیچیده به‌خود می‌گیرد و تنها به برخورداری از عدالت به منظور برآورده شدن نیازهای اولیه زندگی خلاصه نمی‌شود، بلکه برابری امکانات گوناگون از جمله امکان آموزش، اشتغال، استفاده از خدمات درمانی و بهداشتی، امکانات تفریحی و... است که میزان تحقق عدالت در جامعه‌یی را می‌توان با آنها محک زد. افزون بر اینها دسترسی به اطلاعات و آزادی در انتخاب نیز در زمره خواسته‌های عدالت طلبانه انسان معاصر به شمار می‌آید. عدالت به معنای امروزی آن با توزیع و تقسیم مستقیم ثروت نسبتی ندارد. وعده تقسیم پول با تقسیم درآمد حاصل از فروش بخشی از منابع طبیعی، نشانه اعتقاد به عدالت و رفتار عدالت خواهانه نیست، بلکه لازمه تحقق عدالت و یکی از وظایف دولت‌ها به وجود آوردن امکانات برابر برای شهروندان است تا هر کس با انتخابی آزاد بتواند زندگی خود را شکل دهد.

انسان هرگاه احساس کند با آنکه در شرایطی مساوی

خسرو ناقد

منسوخ را در پی دارد. در حیات اقتصادی نیز وضع به همین منوال است مثلاً در محیط کاری از سویی دغدغه ما تلاش برای تحقق هرچه بیشتر عدالت است، اما از سوی دیگر حقوق و مزایای متفاوت برخی از همکارانمان را که کارآمدی و کاربُری بیشتر یا کمتری دارند، می‌پذیریم. به همین نسبت هم درآمد بیشتر یا کمتر مشاغل مختلف در جامعه را در تناسب با اهمیت و بازدهی کار آنان می‌بینیم و نه مثلاً به نسبت ساعات کار روزانه ایشان. از این‌رو بی‌عدالتی و اجحافی در این روند احساس نمی‌کنیم و پیداست که در این مورد معترض وضع موجود نیز نیستیم. البته در جوامع مختلف برداشت‌هایی متفاوت از مفهوم عدالت وجود دارد. از این‌رو معیاری جهانشمول برای تحقق عدالت نمی‌توان به‌دست داد مثلاً در کشورهای اروپای غربی شهروندان در شرایط مساوی انتظار برخورداری از حقوق برابر دارند و حداقل در استفاده

از نیازهای اساسی زندگی چون بیمه‌های اجتماعی، رعایت عدالت را ضروری می‌دانند. در حالی که در امریکای شمالی کارآمدی و موفقیت، مولد ثروت و ثروتمندی مبنای بهره‌مندی از امکانات رفاهی است. بیمه خدمات درمانی به صورتی که در اروپای غربی نهادینه شده در امریکای شمالی غیرقابل تصور است؛ همچنان که اعتراض اخیر اروپاییان (برای مثال در آلمان) به درآمد و حقوق‌های سرسام‌آور برخی از مدیران بخش خصوصی و حتی

درخواست دولت از صاحبان صنایع بزرگ در خویشتنداری از پرداخت حقوق‌های گزاف به مدیران، موردی است که در امریکای شمالی به هیچ وجه قابل تصور نیست. هرچند تعدد و گستردگی موسسات خیریه غیردولتی و بنیادهای یاری‌رسان در امریکای شمالی تا حدی جای خالی نهادهای دولتی را که در زمینه کمک‌های اجتماعی در اروپای غربی فعالند پُر می‌کند. روان‌شناختی تکاملی می‌گوید انسان موجودی است دارای روحیه یاری‌رسان و گرایش به تشریک مساعی. اما در همه اجتماعات و سازمان‌های مندی‌ها که اساس آنها بر تعاون و تشریک مساعی قرار دارد، خطر سوءاستفاده فردی و بهره‌کشی نیز وجود دارد که باید با اقدامات

انسان هرگاه احساس کند با آنکه در شرایطی مساوی با دیگران قرار دارد ولی به گونه‌یی متفاوت با او برخورد می‌شود، آزرده و برآشفته می‌شود چنین واکنشی از جریحه‌دار شدن یکی از نیازهای اساسی انسان سرچشمه می‌گیرد؛ نیاز به عدالت. وقتی کارمند یا کارگری می‌بیند که به‌رغم شرایط کاری و کارآمدی برابر با دیگر همکارانش، از حقوق کمتری برخوردار است، نه تنها از عدم عدالت رنجیده می‌شود، بلکه انگیزه و وجدان کاری او نیز رو به کاهش می‌گذارد

بازدارنده از بروز آن جلوگیری شود، وگرنه کل نظام اجتماعی را به چالش می‌طلبد. فراموش نکنیم که عدالت یکی از ارکان حفظ همبستگی هر اجتماعی است و نبود آن موجب سستی پیوند احساسی میان اعضای جامعه می‌شود که پیامد آن گسترش فساد و سرانجام تباهی جامعه است. این اصل حتی اگر خانواده را به عنوان کوچک‌ترین نهاد اجتماعی در نظر بگیریم، باز اصلی معتبر است.

در تلاش برای گسترش عدالت این نکته را نیز باید در نظر داشت که در فرآیند جهانی شدن و با مناسبات پیچیده اجتماعی و اقتصادی دوران ما و نیز در عصر درهم‌آمیختگی فرهنگ‌ها، سر دادن شعارهایی کلی چون «برقراری عدالت اجتماعی» بدون برنامه‌یی دقیق و هدفی مشخص، راه به جایی نمی‌برد، بلکه در هر مورد خاص باید راهکاری مناسب و مشخص برای خواسته‌های عدالت طلبانه یافت.

نکته آخر آنکه در ابتدای این یادداشت سخن سقراط را نقل کردم درباره عدالت؛ آنجا که عدالت را فضیلتی می‌داند چون دانایی و شجاعت و خویشتنداری. آنچه شاید در سخنان سقراط در مورد عدالت بیشتر جلب توجه می‌کند آن است که او تقریباً هر جا سخن از عدالت به میان می‌آورد، خویشتنداری را نیز در کنار آن قرار می‌دهد. پس چنین می‌نماید که در نظر سقراط عدالت نسبتی مستقیم با خویشتنداری دارد. حال پرسش من چنین است: آیا می‌توان چنین استنباط کرد که «خویشتنداری» و گذشت از بخشی از حقوق فردی به نفع همزیستی مسالمت‌آمیز در جامعه، تحقق عدالت را تا حدی تسهیل می‌کند؟

این سخن سقراط را که در واپسین لحظات مرگش بر زبان آورد، آویزه گوش کنیم: «آدمی باید روح را از هوس‌های تن رها سازد و آن را به‌جای اینکه با زیورهای بیگانه آرایش دهد، با خویشتنداری و عدالت و شجاعت و آزادگی و حقیقت‌خواهی که زیورهای راستین‌اند بیاراید.»

«آدمی باید تا آنجا که میسر است بکوشد در زندگی از قابلیت و دانش بهره‌گیرد تا بتواند امیدوار باشد که پس از مرگ پاداشی زیبا خواهد یافت. البته شایسته فیلسوف نیست که ادعا کند آنچه من [درباره مرگ و روح آدمیان] گفتم عین حقیقت است. ولی چنین می‌نماید که سرنوشت روح‌ها، چنین یا مانند این خواهد بود. این داستان را برای آن گفتم تا بدان‌که آدمی باید روح را از هوس‌های تن رها سازد و آن را به‌جای اینکه با زیورهای بیگانه آرایش دهد، با خویشتنداری و عدالت و شجاعت و آزادگی و حقیقت‌خواهی که زیورهای راستین‌اند بیاراید و منتظر نبیند تا دم‌آغاز سفر به جهان دیگر فرار رسد.»